



علم‌زدگی فراگیر شده است



منوچهر صدوقی سه‌ها *

می‌فرماید «نور علی نور» و آنچه ما در اینجا شاهدش هستیم، ظلمات علی ظلمات است؛ مایه علمی نیست و سقوط اخلاقی نیز از پی می‌آید و نتیجه همین چیزی می‌شود که اکنون می‌بینیم.

نبود ناشران عالم و گرفتار شدن حوزه نشر به نگاه‌های غیر فرهنگی را تا چه اندازه در این موضوع دخیل می‌دانید؟ به گمان من ناشران در این مسأله گناهی ندارند، چرا که ناشران، اهل علم نبوده‌اند و بیشتر انتشاراتی‌ها دغدغه اقتصادی دارند. بنابراین چندان تقصیری متوجه آنها نیست. بگذریم از این که شاید ناشر نتواند از این مسأله آگاه شود و اگر آگاه شود نیز نتواند کنترلی در مورد این قضیه داشته باشد. در هر صورت ناشر اگر تقصیری هم داشته باشد، بسیار اندک است. بنابراین گناه آن برگردن کسی است که این کار را می‌کند.

معضل کتاب‌سازی و انتحال در گذشته چگونه بوده است؟ آیا بخشی از مشکلات امروزی به فرهنگ ما در گذشته باز می‌گردد؟

البته در بین قدمای ما هم سابقه دارد. اشخاصی بوده‌اند که کلاً کتاب شخص دیگری را برداشته و به نام خود کرده‌اند، ولی نادر بوده؛ و آن قدر نادر بوده که شخصی که چنین کاری کرده، نام‌آور شده و در کتاب‌ها معروف است که فلانی این کار را کرده است.

پس علت چنین پدیده‌ای به این شکل گسترده در جامعه امروز ما چیست؟

۱۰ سال پیش حدود ۶۰۰ دانشگاه در ایران وجود داشت و

در سال‌های اخیر معضل کتاب‌سازی بمراتب بیشتر از دهه‌های قبل نمایان است. به عقیده شما برای مقابله با این مشکل چه باید کرد؟

به عقیده من این پدیده دو یا سه علت عمده دارد؛ یکی این که متأسفانه یک اپیدمی پیدا شده که هر کسی می‌خواهد استاد ندیده و مکتب نرفته اهل علم شود؛ در صورتی که چنین چیزی ممکن نیست. من در دوران دانشجویی به موسیقی علاقه داشتم و سه‌تار می‌زدم. برای یادگیری خدمت مرحوم شازده هرمزی رفتم که خود ایشان شاگرد درویش‌خان و استاد مسلم سه‌تار بود. خدمت ایشان رسیدم و گفتم می‌خواهم خدمت شما مشق کنم. پاسخی که شازده هرمزی به من داد این بود که: «تو می‌آیی و پای ساز من می‌نشینی و از ساز زدن من لذت می‌بری، درحالی که متوجه نیستی که من چه استخوانی در این راه خرد کرده‌ام تا به اینجا رسیده‌ام؛ تو فقط خوشت می‌آید.» واقعاً حرف درستی بود و در امور علمی یادگیری و استاد شدن بسیار دشوارتر است. شخص باید عمری در این راه تلاش کند تا در پایان شاید بتواند چیزی برای ارائه کردن داشته باشد. یعنی متأسفانه این داعیه‌داری علم نیز بدون داشتن پشتوانه علمی است و همه می‌خواهند بدون پشت سر گذاشتن مراحل دشوار علم‌آموزی، عالم و دانشمند قلمداد شوند و این یک بیماری است که می‌توان آن را به یک معنا بیماری علم‌زدگی نامید.

نتیجه بی‌توجهی به این بیماری فرهنگی چیست؟

نتیجه چنین روندی مع‌الاسف سقوط اخلاقی است. آیه

* پژوهشگر متون فلسفی و عرفانی



الآن قطعاً بیشتر است. حال اگر در یک مملکت ۶۰۰ دانشگاه وجود داشته باشد، حداقل ۶ هزار دانشکده نیز وجود خواهد داشت و این ۶ هزار دانشکده به ۶۰ هزار استاد برای حداقل ۶۰۰ هزار دانشجو نیاز خواهند داشت. از این تعداد دانشجو نیز میزان قابل توجهی دانشجوی تحصیلات تکمیلی هستند که ضرورتاً می‌بایست پایان‌نامه ارائه دهند و نتیجه همین می‌شود و طبیعتاً این کارها پیش می‌آید.

متأسفانه یک ظهور عمده کتاب‌سازی در همین رساله‌های دانشگاهی است و بنابراین قطعاً یک علت عمده این پدیده همین میزان بسیار زیاد دانشجو و ضرورت ارائه رساله از سوی دانشجویان است. از یک سو به دانشجو تکلیف می‌شود که حتماً باید رساله ارائه کند و از سوی دیگر توانایی لازم وجود ندارد و نتیجه این خواهد بود که دانشجو دست به کپی‌برداری می‌زند. به عقیده من در اینجا مقصر دانشگاهی است که دانشجو را ملزم به ارائه رساله می‌کند. و این پدیده تا جایی پیش رفته که وقتی از مقابل دانشگاه تهران گذر می‌کنیم با پوسترهایی مواجه می‌شویم که نوشته است: «تحقیق آماده!» چه باید کرد و شما چه پیشنهادی برای مقابله برای این آسیب دارید؟

مرحوم دکتر مهدی حائری یزدی خاطره‌ای از استاد خود مرحوم ادیب نقل می‌کردند و می‌گفتند پس از تلاش بسیاری که برای جلب نظر مساعد ایشان برای تدریس انجام دادم، پرسیدم که: «چه کاری باید انجام دهم تا مثل شما شوم؟» و مرحوم ادیب در پاسخ گفته بود: «دو زانو بنشین و درس بخوان تا مثل من شوی.» کاری که ما اکنون باید انجام دهیم همین است؛ دو

زانو بنشینیم و درس بخوانیم و نمی‌نشینیم و نمی‌خوانیم و از طرف دیگر نیز همه گونه مدرک داده می‌شود و بالطبع نتیجه‌ای جز آنچه اکنون می‌بینیم، امکان‌پذیر نخواهد بود، چرا که آب از سرچشمه گل‌آلود است و تا وقتی این کاغذبازی‌ها، مدرک‌بازی و رساله‌بازی‌ها ادامه دارد، وضعیت به همین منوال است.

آیا به نظر شما حذف رساله از سطح علمی تحصیلات تکمیلی نمی‌گاهد؟

چه لزومی دارد وقتی که دانشجوی فوق لیسانس توانایی خواندن کتاب را ندارد، رساله ارائه کند؟ بنده در دانشکده‌ای در دوره فوق لیسانس فصوص الحکم درس می‌گفتم و در جایی به مفاهیم «نوع» و «جنس» و این مقدمات منطقی رسیدیم. من از دانشجویان پرسیدم «نوع» یعنی چه و یک نفر از این افرادی که در حال گذراندن فوق لیسانس عرفان بودند و مطابق برنامه دانشگاهیشان فصوص محیی‌الدین را می‌خواندند، نتوانستند به سؤال من پاسخ دهند. چرا؟ به این دلیل که افرادی با لیسانس نامرتب و با کمترین اطلاعات در این رشته، با قبولی در کنکور در کلاس فصوص می‌نشینند، در حالی که ما یک عمر استخوان خرد کرده و بیچارگی کشیده‌ایم تا توانسته‌ایم چیزی بیابیم. استاد جلال‌الدین آشتیانی با آن عظمت نوشته است من از کتب عرفانی به دریوزگی مطلب بیرون می‌آورم و آن کتابی را که آشتیانی به تعبیر خودش از آن دریوزگی می‌کند، واحد درسی دانشجویانی قرار داده‌اند که کمترین اطلاعاتی در این زمینه ندارند.

■

